

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۹/۲۵

نویسنده: ن. جلیل زاد

حجر الأسود ، صبور الله سیاه سنگ قاضی بی سند، خطیب بی برهان

۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶



نقد سیاه سنگ: طوماری از پرسش، خالی از پاسخ. سیاه سنگ در دام مغالطه خویش: منتقدی که خودش را نقد نکرد. مقاله ای که هیچ نگفت، اما با هزار پرسش فریاد زد. از برهان تهی، از طعنه لبریز: پوچی در لباس علم. نقدی که خودش قربانی همان گناهی شد که دیگران را بدان متهم کرد. هیاهوی بسیار برای هیچ: وقتی شک، جای دانش را غصب می کند. مشتکی پرسش بی پاسخ، بسته بندی شده در جامه آکادمی. نقد جدی، بنیادین و بی تعارف مقاله صبور الله سیاه سنگ درباره «پته خزانه»

تناقض میان عنوان و متن
مقاله سیاه سنگ خود را «نگاهی علمی» به پته خزانه معرفی می کند، اما از همان سطرهای نخست، زبان متن با ادعای آن همخوانی ندارد. نوشته ای که قرار است دوسیه اصالت یک نسخه خطی را با معیار نسخه شناسی بررسی کند، به جای آن با تمثیل، شعر، طنز، کنایه و داستان گویی آغاز می شود.

این ناهمخوانی صرفاً سلیقه ای نیست، نشانگر یک اشکال روشی عمیق تر است. نویسنده از ابتدا میان دو نقش ناسازگار در نوسان است، منتقد بی طرف متن، و مدعی العموم پرشوری که پیشاپیش حکم به مجرمیت داده و اکنون فقط در پی صحنه آرای محکمه است. مغالطه ساختاری بنیادین:

پرسش به جای برهان، تکرار به جای اثبات
نقص محوری متن این است که از سر تا پای آن، به معنای واقعی کلمه، در دوازده بخش پیاپی، استدلال با علامت سؤال جایگزین شده است. شمارش ساده نشان می دهد که تراکم پرسش های بلاغی در این نوشته بسیار بالاتر از هر معیار رایج مقاله تحقیقی است.

در منطق صوری، «آیا می توان باور کرد که...؟» هیچ ارزش اثباتی ندارد، این جمله صرفاً بار اثبات را به دوش خواننده می اندازد و نویسنده را از مسئولیت ارائه دلیل معاف می کند. وقتی نویسنده ده ها بار می پرسد،

«چرا؟»، «چگونه؟»، «آیا خوش باوری نیست؟»

بدون آنکه حتی یک بار پاسخ محتمل خودش را در ترازوی نقد بگذارد، خواننده را نه با برهان، بلکه با فرسایش روانی به نتیجه می رساند.

این شگرد، در سنت خطابه و جدل کارآمد است، اما دقیقاً نقطه مقابل روش علمی است که در آن هر ادعا باید با شاهد ایجابی، نه با تردید انباشته، سنجیده شود. نمونه گویا:

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خبر و لولئ

در بحث «امیر کرور»، حجرالاسود، نویسنده نه پرسش پیاپی طرح می کند درباره لغات، جغرافیا، وزن شعر، اما در پایان همان بخش، خودش اعتراف می کند «هرگز نخواهم دانست امیر کرور فرزند ذهن کیست» و به جای نتیجه گیری مستدل، می نویسد «با گمان زیاد میگویم». «گمان زیاد» در نوشتاری که ادعای اکادمیک دارد، دقیقاً همان چیزی است که علم از آن پرهیز می کند.

مغالطه استدلال از سکوت، به کار رفته با اطمینان کاذب

بخش عمده «مدارک» نویسنده بر غیاب استوار است، دیوان نازو نیست، دیوان محمد هوتک نیست، دیوان زینب نیست، دیوان حلیمه نیست.

نویسنده از این غیاب نتیجه می گیرد که اصل وجود این افراد یا آثارشان جعلی است.

این استدلال از نظر منطقی نامعتبر است، مگر آنکه نویسنده ثابت کند که اگر این آثار واقعی بودند، لزوماً باید تا امروز باقی می ماندند، ادعایی که هرگز اثبات نمی شود.

در سنت نسخه شناسی جهانی، نابودی، گم شدن یا ناشناخته ماندن آثار مکتوب، به خصوص در مناطق جنگ زده، بدون چاپخانه، با سنت شفاهی غالب، امری کاملاً معمول است، نه استثنا.

نویسنده هرگز این احتمال را با جدیت نمی سنجد، فقط آن را به عنوان «تصادف مشکوک» رد می کند و از رد کردن، دلیل می سازد.

حمله شخصیتی در پوشش نقد متنی

یکی از بارزترین کاستی های روشی مقاله، آمیختن دو سطح کاملاً متفاوت تحلیل است: نقد نسخه شناسی متن، و قضاوت اخلاقی-سیاسی درباره شخصیت حبیبی.

بخش مفصلی از نوشته به نامه های سیاسی حبیبی در نشریه «آزاد افغانستان» اختصاص می یابد، مطلبی که هیچ ربط منطقی به اصالت یا عدم اصالت یک دست نویس قرن هجدهمی ندارد.

این شگرد، در منطق کلاسیک، «مغالطه حمله به شخص (argumentum ad hominem)» نام دارد:

اعتبار علمی یک یافته با اعتبار اخلاقی یابنده اش یکی گرفته می شود.

حتی اگر همه اتهامات سیاسی نویسنده علیه حبیبی درست باشد، این امر به تنهایی هیچ چیز درباره صحت یا سقم گزارش های نسخه شناسی او ثابت نمی کند.

دانشمندی می تواند در سیاست خطاکار و در روش علمی دقیق باشد، یا برعکس، این دو معیار باید جدا سنجیده شوند، کاری که نویسنده از انجامش سر باز می زند، زیرا آمیختن آن ها اثر بلاغی قوی تری دارد.

لطیفه گویی ها،

از طنز ادبی تا ابتذال استدلالی

اینجا باید بی پرده گفت: بخش هایی از این مقاله که نویسنده آن ها را ذوق ورزی ادبی می پندارد، در واقع افت کیفیت استدلالی متن اند. نمونه روشن، گریز طولانی نویسنده به موضوع زنان امروزی در فیسبوک است، جایی که درباره «حلیمه حافظه» بحث می کند و ناگهان، بدون هیچ ربط منطقی، وارد توصیف هایی می شود درباره «گل گوشواره، چین دامن، یخن پیراهن، رنگ ناخن، مارک دستکول» و زنانی که به گمان او «در نقش خویش فرو رفته اند» و «خواب معشوقه شدن می بینند».

این پاراگراف نه تنها هیچ کمکی به اثبات یا رد اصالت شخصیت «حلیمه حافظه» در پته خزانه نمی کند، بلکه:

نخست، از نظر ساختاری کاملاً نامرتبط است، گریزی موضوعی که خواننده را از خط استدلال اصلی خارج می کند،

دوم، از نظر روشی، دقیقاً همان «خوش باوری بدون شاهد» را مرتکب می شود که نویسنده در سراسر مقاله حبیبی را به آن متهم می کند: او درباره انگیزه زنان کاربر فیسبوک داوری قطعی روانشناسی صادر می کند بدون کمترین شاهد تجربی،

سوم، از نظر لحن، طنزی است که به جای روشنگری، به کاهش وقار علمی متن می انجامد و نشان می دهد نویسنده در لحظاتی، جدل لذت بخش را بر انضباط تحلیلی ترجیح می دهد.

نمونه دیگر لطیفه پردازی کم ارزش، مقایسه داستان «تفنگ گم شده و پیرمرد غیب گو» است.

نویسنده این حکایت را به عنوان استدلال علیه اعتبار علمی حبیبی می آورد، اما این حکایت، که نقل از خاطرات شخص سومی است، نه از خود حبیبی به عنوان روش تحقیقی، هیچ ارتباط منطقی به روش نسخه شناسی او در یافتن پته خزانه ندارد.

آوردن یک خاطره فولکلوریک برای تخریب اعتبار علمی یک محقق، نمونه کلاسیک مغالطه ربط کاذب (non sequitur) است:

باور شخصی حبیبی به یک واقعه غیبی در جوانی، به هیچ رو ثابت نمی کند که او در ارزیابی نسخه های خطی نیز «خوش باور» بوده است، این دو حوزه دوری کاملاً متفاوتند.

بی معنایی برخی «کشفیات» زبان شناختی نویسنده با اطمینانی که در متن علمی جای ندارد، ادعا می کند حرف «خ» در پشتو تنها نود سال قدمت دارد و بنابراین کاربردش در شعر امیر کرور جعل را ثابت می کند. اما این استدلال خود ضعیف بنا شده: منبع نویسنده (رشاد) درباره «شکل نوشتاری رسم الخطی» حرف سخن می گوید، نه درباره صوت زبانی خود آن حرف.

تمایز میان صدا (که می تواند هزاران سال قدمت داشته باشد) و علامت نوشتاری آن صدا (که ممکن است متأخر باشد) تمایزی بدیهی در زبان شناسی است که نویسنده آگاهانه یا ناآگاهانه نادیده می گیرد. نتیجه، یک استدلال که در ظاهر «مستند» می نماید، اما در بنیاد یک خلط مفهومی ساده را پنهان کرده است، دقیقاً نوع خطایی که نویسنده مدعی است در متن پته خزانه یافته.

همچنین ادعای نویسنده مبنی بر اینکه چون لغت ای مانند «اتک» به گفته او تنها از عصر اکبر رایج شد، پس هرگونه کاربرد آن در شعر پیش از آن دوره جعلی است، بر این فرض ضمنی استوار است که تاریخ اولین سند مکتوب از یک لغت، برابر است با تاریخ واقعی پیدایش آن لغت در گفتار مردم.

این فرض در زبان شناسی تاریخی نادرست شناخته می شود، نام های محلی معمولاً پیش از مکتوب شدن در گفتار عامه رایج بوده اند، گاه سده ها.

تناقض درونی،

هم قاضی، هم منتقدِ روش قضاوت

نکته طنزآمیز و در عین حال آموزنده این است که نویسنده خودش، بی آنکه متوجه شود، دقیقاً همان خطایی را مرتکب می شود که حبیبی را به آن متهم می کند.

او حبیبی را به «دوری شتابزده» متهم می کند، چون حبیبی در نخستین نگاه به نسخه گفته بود «این پته خزانه است»، اما خود نویسنده نیز در بندهای بی شماری با همان قاطعیت بی شاهد می نویسد.

«حلیمه حافظه اسم مستعار محمد هوتک است»، «شیخ اسعد سوری باید نام مستعار محمد هوتک باشد»، «امیر کرور بازتاب چهره سینماسکوپ هنرپیشه رویایی هشتاد سال پیش است».

این جملات، بدون کمترین سند مستقیم، به همان اندازه قاطعانه اند که ادعاهای حبیبی، با این تفاوت که حبیبی دست کم یک نسخه فیزیکی در دست داشت، و نویسنده فقط گمانه زنی ادبی.

این تناقض درونی، اعتبار روش شناسی کل نوشته را زیر سؤال می برد:

منتقدی که همان مغالطه ای را که محکوم می کند خود به کار می گیرد، در واقع نه ناقد علم، که رقیب همان سبک استدلال است.

غیاب داده های فیزیکی،

خلایی که خود متن آن را بی اثر می سازد

نکته حائز اهمیت این است که نویسنده در جایی از متن، خودش می پرسد چرا نسخه خطی هرگز از نظر رنگ دوات، نوع کاغذ، عمر صحافت و هنجارهای نگارشی به شکل علمی بررسی نشده است.

این پرسش کاملاً بجاست، اما همین پرسش، اعتبار همه دوری های قطعی نویسنده را نیز نقض می کند.

اگر آزمایش فیزیکی مستقل هرگز صورت نگرفته، آنگاه نه ادعای اصالت حبیبی، و نه ادعای جعل قطعی سیاه سنگ، هیچ کدام از نظر علمی «اثبات شده» نیستند، هر دو در حد فرضیه باقی می مانند.

نویسنده ای که خود این خلأ را افشا می کند، سپس نباید در سراسر بقیه متن با لحن قاطع «رسوایی رسواتر می گردد» یا «سراپا دروغ خوانده است» سخن بگوید، این تناقض لحنی نشان می دهد که هیجان نویسنده بر انضباط علمی او پیشی گرفته است.

یک سوپگی در انتخاب منابع

مقاله تنها صدای منتقدان پته خزانه (قلندر مومند، یزدانی، کامل) را می آورد و هیچ جا حتی یک بار به کوشش های پاسخگویانه سوی مقابل، هرچند اندک یا ضعیف، اشاره نمی کند.

در نوشته ای که ادعای «علمی و آکادمیک» دارد، حداقل انتظار روشی این است که رقیب استدلالی، ولو برای رد شدن، حاضر شود.

غیاب کامل این صدا، متن را از حد «نقد بی طرف» به حد «کیفرخواست یک طرفه» نزدیک می کند.

کاربرد شعر و ادب به جای شاهد تاریخی استفاده مکرر نویسنده از ابیات غالب، اقبال، یا مقایسه های ادبی («سلفی واژگانی امیر کرو»)، «نهنگ زندانی در پیاله» برای اثر بلاغی کارآمد است، اما در نقش شاهد تاریخی هیچ وزنی ندارد. مقایسه محتوایی دو شعر از دو زبان و دو سنت متفاوت، به‌تنهایی هرگز نمی‌تواند رابطه علی مستقیم (تقلید، سرقت، یا جعل) را اثبات کند، زیرا تشابه مضمون در شعر عاشقانه یا حماسی، پدیده ای جهانی و رایج است که در ادبیات تطبیقی با احتیاط بسیار بیشتری بررسی می‌شود، نه با یک جمله کنایه آمیز. جمع‌بندی نهایی

مقاله سیاه‌سنگ، با وجود آنکه بخش قابل توجهی از پرسش های آن ریشه در نقدهای جدی تر پیشینیان (قلندر مومند، یزدانی) دارد، در روایت خودش از این پرسش ها دچار افت کیفی چشمگیر می‌شود: جایگزینی برهان با پرسش بلاغی، استدلال از سکوت بدون سنجش احتمالات جایگزین، حمله شخصیتی به جای نقد متنی، گریزهای طنزآمیز بی ربط که وقار تحلیلی را می‌کاهند، تناقض درونی میان محکوم‌کردن داوری شتابزده و ارتکاب همان خطا، و یک سویگی کامل در گزینش صدهای علمی. نتیجه این ترکیب، نوشته ای است که در برانگیختن تردید نزد خواننده عام بسیار موفق است، اما با معیارهای سخت‌گیرانه نقد علمی، که خود نویسنده ادعای پیروی از آن را دارد، نه یک مقاله پژوهشی داوری شده، بلکه جستاری پرشور و یک سویه است که هنوز فاصله زیادی تا رسیدن به آستانه «برهان قاطع» دارد. دوسیه اصالت «پنه خزان» با این نوشته نه بسته می‌شود و نه به شکل علمی گشوده می‌ماند، صرفاً با لحنی پرشور، دوباره در هوا معلق می‌ماند.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد